مردی با چوبه دار بر دوش

چگنی، خانجان

خانجان چگنی‏ در بخش شمالی شهر باستانی شوش،در قبرستان قدیمی این شهر و در کنار بقعهء امامزاده‏ عبد الله بن علی،آرامگاه شخصیتی واقع شده که‏ یکی از چهره‏های بزرگ فرهنگی جهان تشیع در قرون دوم و سوم هجری به شمار می‏رود.شخصیتی‏ که توانست با نبوغ بی‏نظیر خود،شیعیان را اعتلای‏ بیشتری بخشد.او می‏توانست با استعداد و تواناییهای خود از بهترین جایگاه اجتماعی برخوردار گردد و بهترین و راحت‏ترین زندگی را برای خود فراهم کند؛وی در روزگاری می‏زیست که خلفای‏ بنی‏عباس ظالمانه تمام امور زندگی مردم را در دست داشتند؛بیشتر این خلفا به سرودن و شنیدن‏ شعر،به ویژه در مدح آنها اهمیتی وافر می‏دادند و شاعران زیادی در این زمان،با سرودن شعرهایی در مدح ایشان هزاران هزار جایزه و صله دریافت‏ می‏کردند.اما در این میان شاعران آن زمان تنها دعبل خزاعی بود که به سکه‏ها و نقره‏ها پشت کرد؛ به راستی چه عاملی باعث می‏شد که او لذات‏ دنیوی را کنار گذاشته و عمری طولانی،آوارهء بیابانها گردد؟عقیده و ایمان به حق تنها نیرویی بود که دعبل خود را بدان مجهز ساخته و عمری‏ طولانی در پرتو آن به جهاد و مبارزه با ظالمان‏ زمانش پرداخت.از این رو شناخت هر چه بیشتر و بهتر این شخصیت مستلزم شناخت زمان و شرایط حاکم بر زمان اوست.

دربارهء نسب دعبل اختلاف نظرهای زیادی وجود دارد،مؤلف«الغدیر»نسب او را چنین ذکر کرده: ابو علی یا جعفر دعبل پسر علی بن رزین بن عثمان‏ بن عبد الرحمان بن عبد الله بن بدیل بن ورقاء بن‏ عمرو بن ربیعه بن عبد العزی بن ربیعه بن جزی بن‏ عامر بن مازن بن عدی بن عمرو ربیعهء خزاعی‏ است.(1)برخی نیز او را از خاندان طاهر ذو الیمینین و ایرانی دانسته‏اند.(2)

نام او دعبل و کنیه‏اش ابو علی است.عده‏ای نیز کنیهء او را ابو جعفر دانسته‏اند؛برخی نیز بر این‏ عقیده‏اند که دعبل لقب اوست و نامش حسن و به‏ قولی عبد الرحمان و به نقلی محمد است.دربارهء معنی کلمهء دعبل،نیز نقل قولهای فراوان وجود دارد،نویسندهء کتاب«روضات الجنات» می‏نویسد:دعبل به معنی شتر قوی است؛(3)اما در«الغدیر»آمده که اسماعیل برادرزادهء خود شاعر گفته است:دایهء دعبل وی را از جهت شوخ طبعی‏ که در او بود،دعبل لقب داد و مقصودش ذعبل بود و ذال قلب به دال شد.(4)

به هر صورت نام کامل او دعبل بن علی الخزاعی‏ است و در سال 148 هجری(سال رحلت حضرت‏ صادق(ع)به دنیا آمد،و پس از عمری طولانی،در نود و هشت سالگی(به سال 246 هجری و به‏ قولی 249 هجری)به شهادت رسید.وی افتخار دیدن و زیارت چهار نفر از ائمهء معصومین صلوات‏ الله علیهم اجمعین را داشته است؛ابن شهرآشوب‏ در ص 139 کتاب«المعالم»دعبل را از اصحاب‏ امام کاظم(ع)و امام رضا(ع)دانسته و نجاشی از قول‏ برادرش چنین آورده است که دعبل به دیدار موسی‏ بن جعفر(ع)و ابو الحسن رضا(ع)نائل آمده و محضر امام محمد بن علی جواد(ع)را درک و او را دیدار کرده است.(5)

همان گونه که از تاریخ و مدت عمرش پیداست، حیات دعبل همزمان با دوران خلافت تنی چند از خلفای بنی عباس از جمله منصور،مهدی، هادی،هارون الرشید،امین،مأمون،معتصم، وانق و متوکل بوده است.

خاندان رزین اهل فضل و ادب بوده و در میان‏ آنان محدثان و شاعرانی وجود داشته‏اند.پدر دعبل،علی بن رزین نیز از شاعران بزرگ روزگار خود بوده است.با این همه،مهارت آنها در سرودن‏ شعر و تبحر در ادب تنها ویژگی این خاندان نبوده، بلکه شرافت ایشان بیشتر در مجاهدت و همت آنها در راه اعتلای کلمهء اسلام نهفته است.اصولا این‏ خاندان از همان هنگام که نیای بزرگشان بدیل بن‏ ورقاء(6)مورد عنایت پیامبر(ص)قرار گرفت،(7)از افراد با ایمانی بودند که با جانفشانیهای بسیار در جنگهای اسلامی،صداقت این ایمان را به وضوح‏ ثابت کردند.در اعتقاد محکم و ایمان قوی این‏ دودمان به اسلام،همین بس که پنج نفر شهید بزرگوار تقدیم اسلام کرده،که همگان از مجاهدان‏ در راه خدا و در خدمت پسر عم پیامبر(ص) بوده‏اند؛و عبد الله بن بدیل از دلاوران و سوارکاران برجسته و باایمانی بود که در روز صفین در رکاب‏ حضرت علی(ع)فداکاریها و جانفشانیهای فراوان از خود نشان داد؛به طوری که معاویه در خصوص‏ طرفداری و حمایت خاندان خزاعه امام علی(ع) گفته است:«گذشته از مردان خزاعه اگر زنانشان‏ هم می‏توانستند با من می‏جنگیدند».(8)

از اسود بن طهمان خزاعی که یکی از اجداد این‏ قوم است دربارهء عبد الله بن بدیل نقل شده است که‏ در آخرین لحظات زندگی و هنگامی که او در میدان‏ نبرد صفین به خاک افتاده بود،در کنارش نشسته و از او خواست تا او را وصیت کند،ابن بدیل گفت: تو را سفارش می‏کنم به ترس از خداوند و به‏ خیرخواهی نسبت به امیر المؤمنین و نبرد در خدمت‏ او تا آنگاه که حق آشکار شود یا تو به حق ملحق‏ شوی و نیز سفارش می‏کنم که سلام مرا به امیر مؤمنان برسانی و به او بگویی«نبرد خود تا وقتی که‏ میدان جنگ را پشت‏سر می‏گذاری دنبال کن چه‏ هر کس نبردگاه را پشت سرگذارد،پیروز است». سپس دیری نپایید که به سوی معبود خویش‏ شتافت،و اسود به نزد حضرت علی(ع)آمد و پیغام‏ رساند.

امام فرمودند:«خدایش رحمت کناد.در زندگی‏اش به همراه ما با دشمنانمان جنگید و در مرگش نیز نسبت به ما خیرخواهی کرد».(9)این‏ است که می‏بینیم فرزندان آنان نیز ادامه دهندهء راه‏ اجداد خود بودند.

همان طور که در بیشتر کتب هم آمده است، گفته‏اند دعبل اهل کوفه است،گرچه مکان ولادت‏ او را به درستی مشخص نکرده‏اند،اما مرکز اصلی‏ رشد و نمو دعبل،همانا شهر کوفه بوده است. کوفه با گذشتهء پر فراز و نشیب خود،به ویژه بعد از فاجعهء دردناک کربلا،و عهدشکنی مردم این شهر در حق فرزند رسول خدا(ص)،در زمان آخرین‏ خلفای بنی‏امیه،شاهد نارضایتی عمومی مردم از آشفتگی اوضاع،و به کانون اعتراض علیه نظام از هم پاشیده امویان تبدیل گشته بود.محبت خاندان‏ علی(ع)کوفیان را آرزومند بازگشت ایام علی(ع)کرده‏ بود،در واقع کوفه در این زمان مرکز و مرجع شیعیان‏ شده بود.(دعبل به عنوان یک همشهری کوفی با علم و آگاهی خود،مسلما از جزئیات بسیاری از امور اطلاع داشته).هنگامی که عباسیان در سال‏ 132 هجری به کمک ابو مسلم خراسانی در پی خلع‏ امویان برآمدند،و ابو العباس عبد الله بن محمد بن‏ علی بن عبد الله بن عباس(عم پیامبر(ص))در مسجد کوفه برای خلافت خود بیعت گرفت، حرکت آنها با حالت انفجار روانی مردم که از ظلم و جور بی‏حد حکام ناشی بود،ایشان را در نهایت‏ به هدف مطلوب خود رساند؛و اگرچه در اوایل‏ عباسیان بارها دست بیعت به سوی علویان دراز کرده بودند،و حتی شعار کلی دعوت خود را«الرضا من آل محمد»یعنی رضایت به حکومت آل محمد تفسیر می‏کردند،اما به تدریج از تعصب خویش‏ در این‏باره کاستند و بعد از به دست گرفتن قدرت، ایشان نیز همانند دنیا خواهان همه‏چیز و همه کار را در برابر خود جایز شمردند،و در حقیقت این‏ علویان بودند که همچنان به عنوان صاحبان حق‏ غصب شده باقی می‏ماندند و به عنوان مشکلی‏ بزرگ در برابر عباسیان قرار می‏گرفتند،بنابراین‏ دشمنی با ایشان در عصر عباسی نه تنها کاهش‏ نیافت،بلکه افزایش قابل ملاحظه‏ای نیز پیدا کرد و حتی عباسیان در شکنجه و تعقیب ایشان‏ بدعتگذاران روشهای جدیدتری شدند.از آنجا که‏ عباسیان خود با توطئه و خدعه روی کار آمدند،راه‏ استحکام بخشیدن به قدرتشان را نیز در خونریزی و آدمکشی یافتند،به طوری که مورخان به جنایات و کشتارهای آنها،به ویژه در حق خاندان علی(ع)در جای جای کتب خود اشاره کرده‏اند.اما توطئه‏های‏ بنی عباس فقط در کشتارهای فجیع و شکنجه‏های‏ جانگداز خلاصه نمی‏شود،بلکه ایشان به‏ توطئه‏های دیگری نیز دست می‏زدند،که به تعبیری‏ می‏توان از آنها با عنوان توطئه‏های فرهنگی نام برد. در اینجاست که نقش شاعری چون دعبل در این‏ معرکه‏های فرهنگی،درست همانند مبارزه در میدان‏ جنگ،آشکار می‏گردد.(10)

دعبل ادیبی بزرگ و فاضل و از شعرای مشهور عرب به شمار می‏رود،اشعار او در نهایت فصاحت‏ و بلاغت،مشتمل بر نکات و دقایق معانی و بیان، و ابیات او همگی از زیبایی و لطافت خاصی‏ برخوردارند؛به طوری که بزرگان شعر و ادب به‏ مهارت و برجستگی او در عرصهء شعر و ادبیات به‏ صراحت اعتراف کرده‏اند.محمد بن قاسم بن‏ مهرویه از پدرش نقل می‏کند:«شعر با دعبل خاتمه‏ یافت»و بحتری گفته است:«در نزد من دعبل از مسلم بن ولید شاعرتر است.گفتند چگونه؟گفت‏ برای آنکه سخن دعبل از گفتار مسلم بن ولید به‏ کلام عرب نزدیکتر و سبک او به سبک آنان‏ همانندتر و در آن متعصب است».(11)دعبل اصول‏ شعری و آیین سرایندگی را از مسلم بن ولید انصاری‏ معروف به صریع الغوانی فراگرفت.(12)و ابو تمّام‏ گفته است:دعبل همیشه به مسلم بن ولید علاقه‏مند و به استادی وی معترف بوده است.(13)

مواضع شجاعانه و جسارت‏آمیز این شاعر انقلابی،وی را دائما در برابر حکام قرار می‏داد.او در همان اوان جوانی کوفه را ترک کرده و به بغداد رفته‏ و در آنجا سکونت گزید و مترصد فرصت مناسبی‏ برای خروج گردید.با مرگ هارون الرشید گروههای‏ مخالف،زمان مناسبی پیدا کردند و اوضاع تا حدی‏ از کنترل حکومت خارج شد و این همان فرصتی‏ است که دعبل به دنبال آن بود.سپس به همراه‏ برادرش به حج عازم شده و از آنجا به مصر رفت،در آنجا والی مصر به نام مطلب بن عبد الله بن مالک،دعبل را به ولایت‏ «اسوان»(منطقه‏ای آباد از مناطق مصر)گمارد،اما بعد از اندک زمانی،چون باخبر شد که شاعر به‏ هجوش پرداخته است،او را از این مقام برکنار کرد؛دعبل مجبور شد مصر را ترک گفته و به عراق‏ بازگردد.وی در عراق خبر بیعت با مأمون و ولایتعهدی امام رضا(ع)را شنید؛این خبر او را بر آن‏ داشت تا به خدمت امام رضا(ع)به خراسان رود.لذا شعری بسیار زیبا و پرمعنا سرود و با این هدیهء با ارزش راهی خراسان شد؛و با خود عهد کرد تا قبل‏ از قرائت آن در محضر امام رضا(ع)،برای هیچ کس‏ آن را نخواند.آن قصیده و چکامهء بلند ادبی که در واقع مرثیه‏ایست در مظلومیت اهل بیت(ع)به عنوان‏ قصیدهء«مدارس آیات»مشهور و معروف است. چون به خدمت امام(ع)رسید،امام(ع)از وی‏ خواست تا بخشی از سروده‏هایش را برای ایشان‏ بخواند،او نیز با این بیت آغاز کرد:

مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل وحی مقفر العرصات

«آموزشگاههای آیات قرآن از تلاوت آن تهی شد و سراهای نبوت و وحی به ویرانی گرایید».گویند وقتی به این بیت رسید:

ادا و تروا مدّوا الی واتریهم‏ اکفّا عن الاوتار منقبضات

«وقتی به آنها ستم شود دراز می‏کنند به سوی‏ ستمکاران دستهایی را که قدرت انتقام ندارند» امام(ع)چنان گریستند که از حال رفتند،دعبل به‏ اشارت خادم ایشان از خواندن بازایستاد و چون‏ اندک بهبودی در حال امام(ع)حاصل شد امر به‏ بازخوانی دادند و چون دعبل دوباره به همان قطعه‏ رسید بار دیگر حال امام(ع)چون بار اول متغیر و دگرگون شد.دعبل نیز به اشارت خادم سکوت‏ نمود و چون امام(ع)بهبودی حاصل کرد،دوباره‏ شروع به خواندن کرد و در این بار بود که دعبل‏ توانست همهء ابیات را قرائت نماید.امام(ع)با تحسین فراوان او را مورد لطف و عنایت خود قرار دادند.در کتاب«عیون اخبار الرضا»آمده است که‏ «...بعد از فراغت دعبل از انشای قصیده، حضرت رضا(ع)برخاست و دعبل را امر کرد که از مکان خود برنخیزد و آن جناب داخل خانه شد و بعد از یک ساعت خادم بیرون آمد و صد دینار سکه‏ به نام حضرت رضا(ع)زده شده بود بیاورد و نزد دعبل‏ بر زمین گذاشت و به دعبل گفت مولای من‏ می‏فرماید این زر از برای نفقه توست و در مخارج‏ خود صرف کن،دعبل گفت به خدا قسم که من از برای مال دنیا نیامده‏ام و این قصیده را به طمع اینکه‏ حضرت رضا(ع)به من صله عطا کند نگفته‏ام و همیان زر را رد کرد و جامه‏ای از جامه‏های حضرت‏ رضا(ع)را خواهش کرد که به آن تبرک جوید و خود را مشرف کند،پس حضرت رضا(ع)یک طاقهء جبهء خز با همیان زر به او عطا کرد و به خادم فرمود به دعبل‏ بگو بگیر این همیان را که به زودی محتاج به آن‏ شوی و دسترسی به من نداشته باشی و در نزد من‏ مراجعت نکنی.پس دعبل همیان زر را با جبه‏ برداشته و مراجعت کرد...»(14)(در این مورد روایات مختلفی وجود دارد که از ذکر آنها به جهت‏ اجتناب از اطناب خودداری می‏گردد).وقتی دعبل‏ در راه بازگشت به قم رسید،گویند اهالی قم‏ هنگامی که از وجود چنین جامه‏ای اطلاع پیدا کردند،آن را به سی هزار درهم از او خریداری‏ نمودند،اما دعبل از فروش آن امتناع کرد،قمی‏ها بر اصرار خویش افزودند و گفتند:اگر قیمت آن را بگیری بپردازیم و چون مخالفت ورزی،تو خود از عاقبت کار بهتر مطلعی،او در جواب گفت:به‏ خدا قسم که اگر کار بر عهدهء من باشد چیزی به‏ شما ندهم و چون به زور آن را بستانید هر آینه‏ غاصب باشید و من شکایت شما به نزد امام(ع)برم. عاقبت قرار شد تا دعبل با قبول سی هزار درهم و قسمتی از پوشش درونی جبه رضایت دهد.در کتاب«روضات الجنات»آمده است که چون از فروش آن امتناع کرد قمی‏ها سر راه بر او گرفتند و آن‏ جامه را از وی ربودند.دعبل اظهار داشت پوشش‏ این جامه بر شما حرام است و سوگند یاد کرد آن را نفروشند مگر آنکه قسمتی از آن را در اختیار وی‏ گذارند تا همراه کفنش بنماید،نامبردگان قسمتی از آستین آن جامه را در اختیارش گذاشتند که همان‏ جزء کفن وی بود.و هم او قصیدهء«مدارس آیات» را بر پارچهء احرامی خود نوشت و وصیت کرد تا آن را در کفنش بگذارند.(15)

گرچه اشعار دعبل چه در مدح اهل بیت(ع)و چه‏ هجو حاکمان ظالم عباسی و زمینه‏های مختلف‏ دیگر فراوان است؛اما قصیدهء«مدارس آیات»از بهترین مدایحی است که دربارهء اهل بیت(ع)سروده‏ است،و نویسندگان و مورخان موافق و مخالف‏ همگی در شیوایی،فصاحت و عظمت و اهمیت‏ این مرثیه اتفاق نظر دارند،و آن را از بهترین‏ منظومه‏ها و زیباترین مدایحی می‏دانند که در ستایش اهل بیت(ع)سروده شده است.این قصیدهء بلند افزون بر مطالبی که اشاره شد مشتمل بر قطعه‏های مهم دیگری نیز هست که برای نمونه، اشاره به ظالمین از طریق کنایت،دوستی با دوستان‏ خدا و دشمنی با دشمنان او،و تعیین مصادیقی‏ برای این احکام،تحریف حقایق دینی،حکومت و دلیل انحراف آن،آنچه پسرعموی پیامبر(ص)را شایستهء خلافت می‏نمود،شیوهء برخورد مردم با آل‏ پیامبر(ص)،تجلیل از شهدای علوی که در راه‏ فضیلت جان باخته بودند،بیان احساسات خود نسبت به اهل بیت(ع)و آنچه او به این سبب تحمل‏ می‏کند،در مورد مهدویت،ذکر مصیبت و رثای‏ حسین(ع)،و نکات و موضوعات دیگری را در این‏ قصیده بیان می‏کند.(16)تمام این قصیده صد و بیست بیت است که با این بیت آغاز می‏شود:

تجاوبن بالارنان و الزفرات‏ نوائح عجم اللفظ و النطقات

«گفت و گو کردند با ناله و آه دردناک-نوحه‏گرانی‏ کند زبان و گویا...»

تمام ابیات این قصیده در منابع متعدد آمده و همگی به شمارهء ابیات آن،همان طور که در بالا گفته شد،تصریح نموده‏اند.این قصیده به طور کامل همراه با ترجمه و معنی فارسی در کتاب‏ «مردان خدا:فرزدق در مکه،دعبل در مرو»اثر دکتر اسد الله ناصح آمده است.(17)

بحث در ابعاد مختلف شخصیت دعبل در این‏ نوشتار کوتاه نمی‏گنجد؛یکی از ویژگیهای بارز شخصیت دعبل همانا شجاعت،بی‏باکی و جسارت بی‏نظیر اوست،که آنچنان،به انتقاد تند از حکام و هجو آنها پرداخته است،به گونه‏ای که‏ هجوسرایی و بدگویی تند و بسیار از جانب دعبل‏ باعث شده در بعضی کتب از او خرده گرفته‏اند؛ ولی باید دانست که این تندگویی و هجوسرایی‏ مربوط به کسانی است که دعبل آنها را از دشمنان‏ خاندان پاک پیغمبر(ص)و غاصب مقام آنان‏ می‏پنداشته و به این وسیله مراتب بیزاری و انزجار خود را نسبت به مخالفان و دشمنان اهل بیت(ع) ابراز می‏داشته است.(18)در واقع همهء اینها،از جهت کینه‏توزیها و درگیریها و جانبداری و پیکار جوییهایی بود که وی در دفاع از خاندان پاک‏ پیغمبر(ص)و نشان دادن محبت خود به آنها و بدگویی از دشمنانشان بر عهده داشت،و همین‏ امور قرار از او گرفته و پناهگاهی برایش باقی‏ نگذاشته بودند و حتی سایبانی که در سایهء آن‏ بیاساید نداشت و پیوسته دور از خلفای وقت و مخالفان دودمان پاک پیغمبر(ص)رهسپار بیابانها بود.فداکاری او در مهر خاندان عصمت به‏ اندازه‏ای روشن است که ما را از هرگونه استدلال‏ بی‏نیاز می‏کند.چه می‏توان گفت دربارهء مردی که از خود او می‏شنیدند که می‏گفت«پنجاه سال است که‏ چوبهء دار خود را بر دوش می‏کشم و کسی را نمی‏یابم‏ که مرا بر آن به دار کشد».(19)مسلما مخاطبان‏ هجو دعبل همانا سردمداران زر و زور و تزویر بوده‏اند؛او با مهارت و تبحر خاصی موفق می‏شود مهمترین تقدسها را بشکند،و با ابهت‏ترین‏ اشخاص را پست جلوه دهد و پردهء تزویر از رویها براندازد.در اینجا نمونه‏هایی از هجو حکام و خلفای بنی عباس می‏آوریم تا بیشتر پی به رفتار دعبل با خلفا و حکام ببریم،ابراهیم بن مهدی که‏ بعد از امین و برخلاف میل مأمون به خلافت رسید (که البته بعد از بالا گرفتن قدرت مأمون،مجبور شد تا ضمن تسلیم و خضوع به وی ملحق شود)از کسانی است که مورد هجو دعبل قرار گرفته بود و کینهء سختی از او در دل داشت،و شکایت دعبل را به نزد مأمون برد و از مأمون خواست تا انتقام او را بگیرد،مأمون پاسخ داد تو در این خصوص باید از من پیروی نمایی،زیرا دعبل مرا هم هجو کرده و مقاومت کرده‏ام.آنگاه چند شعر زیر را که در هجو مأمون گفته بود برای ابراهیم خواند:

انی من القوم الذین سیوفهم‏ قتلت اخاک و شرفتک بمقعد

رفعوا محلک بعد طول خموله‏ و استنقذوک من الحضیض الاوهد «من از آن مردمی هستم که شمشیرهای برانشان‏ برادر تو را کشتند و خلافت تو را برقرار کردند،و پس از مدتها گمنامی تو را به جایگاه بلندی رسانند و تو را از پست‏ترین درجه به عالی‏ترین مقام‏ رسانیدند».(20)معتصم نیز دعبل را به جهت اشعار و فعالیتهایش دشمن می‏داشت و چون به شاعر خبر رسید که معتصم قصد فریب و کشتنش را دارد، متواری گشته و در هجو وی چنین سروده است:

«دلباختهء غمزده دین از پراکندگی دین گریست و چشمهء اشک از چشمش جوشید،پیشوایی به پا خاست که اهل هدایت نیست و دین و خرد ندارد؛ اخباری که حکایت از مملکتداری مردی چون‏ معتصم و تسلیم عرب در برابر او کند،به ما نرسیده‏ است؛لیکن آنچنان که پیشینیان بازگو کرده و گفته‏اند چون کار خلافت دشوار شد بنا به گفتهء کتب مذهبی،شاهان بنی عباس هفت تن خواهند بود و از حکومت هشتمین آنها نوشته‏ای در دست‏ نیست؛اصحاب کهف نیز چنینند که به گاه‏ برشمردن،هفت تن نیک مرد در غار بودند و هشتمینشان سگشان بود؛و من سگ آنها را بر تو ای معتصم!برتری می‏دهم چه تو گنهکاری و او نبود».(21)واثق نیز از هجای دعبل مصون نماند، خطیب بغدادی گوید وقتی واثق به خلافت رسید دعبل خزاعی اشعاری نوشت و نزد حاجب خلیفه‏ برد و گفت به امیر المؤمنین سلام گوی و بگو دعبل‏ ستایشی گفته است.حاجب طومار را بگرفت و به‏ حضور واثق برد و چون طومار را بگشود چنین بود: «خدا را سپاس که نه صبر مانده و نه آرام،خلیفه‏ای‏ بمرد و هیچ کس بر او غم نخورد و دیگری بیامد و هیچ کس خوشدل نشد،او برفت و لئامت از دنبال‏ وی بود و این بیامد و بدبختی پیشاپیش اوست». کسی به طلب دعبل فرستادند و او را نیافتند.(22)

دربارهء آثار دعبل باید گفت از آنجا که اکثر اشعار او در هجو خلفا و مدح خاندان عصمت بوده،لذا به جهت تقیه و رعایت حال متنفذین وقت،بیشتر اشعارش کتمان شده و ثبت اوراق نگردیده است،و ارباب تألیف نیز به جهت بیم از خلفای وقت آنها را ضبط و تدوین نکرده‏اند؛اما افزون بر این،او دارای چند کتاب است،از جمله کتابی به نام‏ «الواحدة فی مناقب العرب و مثالبها»؛همان طور که از عنوانش پیداست،آن را در مثالب و مناقب‏ عرب به نگارش درآورده؛کتاب دیگری دارد به نام‏ «طبقات الشعراء»که از کتابهای پرارزش و از مآخذ مورد اعتماد در ادب و گزارش زندگی شاعران‏ است.در«الغدیر»آمده است که احتمالا این‏ کتاب،کتابی بزرگ است و تقسیم‏بندی آن بر اساس شهرها بوده،به این ترتیب:اخبار شعرای‏ بصره،اخبار شعرای حجاز،اخبار شعرای‏ بغداد.(23)افزون بر این آثار،در تاریخ ابن عساکر اشاره به«دیوان شعر»دعبل شده است،و ابن‏ الندیم گفته است دیوان دعبل نزدیک سیصد ورقه‏ بوده و آن را«صولی»گرد کرده است.(24)

همان گونه که اشاره شد،دعبل در عمر طولانی‏ و پربار خویش،حتی لحظه‏ای هم از مبارزه با حکام جبار بنی عباس نیاسود،و عاقبت همین‏ حکام او را به سال 246 هجری در روزگار پیری و کهنسالی در نود و هشت سالگی ظالمانه به‏ شهادت رساندند.در«معجم البلدان»(ج 4،ص‏ 416)آمده است که دعبل مالک بن طوق را به‏ اشعارش هجو کرد و چون هجویه‏اش به مالک رسید وی را طلبید،و شاعر گریخت و به بصره رفت که‏ اسحاق بن عباس فرماندارش بود،اسحاق نیز از هجویه دعبل دربارهء«نزاریان»آگاهی داشت و چون‏ شاعر به شهر وارد شد،او را دستگیر و دستور قتلش را صادر کرد،اما دعبل آن قصیده را با اصرار تمام انکار کرد،تا اینکه اسحاق از کشتنش‏ گذشت،اما دعبل را سخت شکنجه نمود،دعبل‏ پس از رهایی از این شکنجه به اهواز گریخت، مالک بن طوق مردی کاردان و زیرک را برگماشت و به وی دستور داد که به هر نحو می‏خواهد،شاعر را ناآگاهانه بکشد،ده هزار درهم نیز به او جایزه داد.

آن مرد پیوسته در جست و جوی دعبل بود تا سرانجام شاعر را در روستایی از نواحی«شوش»پیدا کرد و وی را در یکی از اوقات بعد از نماز عشا به‏ چنگ آورد و با چوبدستی که دمی زهرآگین داشت‏ به پشت پایش زد و او را بدین گونه به شهادت‏ رسانید و وی را به شوش بردند و در آنجا به خاک‏ سپردند.(25)در«عیون الاخبار الرضا(ع)» از قول ابی نصر محمد بن حسن کرخی‏ کاتب روایت می‏کند که می‏گفت بر سنگ مزار دعبل بن خزاعی دیدم نوشته شده است:

اعد الله یوم یلقاه‏ دعبل ان لا اله الا هو یقول مخلصا عساه بها یرحمه فی القیمة الله‏ الله مولاه و الرسول و من‏ بعدهما فالوصی مولاه

یعنی آماده گردانید دعبل از برای خدا در روزی که‏ او را ملاقات می‏کند و دنیا فانی را وداع می‏کند کلمهء لا اله الا الله را یعنی این شهادت وحدانیت را ذخیرهء آخرت گردانیده است و می‏گوید آن را از روی اخلاص و امیدوار است از خدا که به سبب‏ این کلمهء طیبه در روز قیامت او را رحمت کند،خدا مولای اوست و رسول خدا مولای اوست و بعد از این دو بلافاصله وصی رسول خدا علی بن ابیطالب‏ مولای اوست.(26)

پی‏نوشت: (1)-علامه شیخ عبد الحسین امینی،«الغدیر»،ترجمه دکتر علی‏ شیخ الاسلامی،جلد چهارم،تهران،انتشارات کتابخانه بزرگ‏ اسلامی،1362،ص 266.

(2)-«لغتنامه»دهخدا،ذیل کلمهء دعبل.

(3)-میر سید محمد باقر خوانساری اصفهانی،«روضات الجنات» فی احوال العلماء و السادات،ترجمه محمد باقر ساعدی خراسانی، جلد چهارم،تهران،انتشارات کتابفروشی اسلامیه،1360،ص‏ 9.

(4)-«الغدیر»،همان جلد،ص 272.

(5)-همان،ص 279.

(6)-بدیل بن ورقاء یکی از شخصیتهای بزرگ و سالخوردهء مکه و پیشوای قبیلهء خزاعه در مکه بود که در سال ششم هجری براساس‏ پیمان صلح حدیبیه که میان پیامبر(ص)و قریش منعقد شد،قبیله‏ خزاعه هم‏پیمان پیامبر(ص)شدند.

(7)-محمد بن جریر طبری،«تاریخ طبری»یا«تاریخ الرسل و الملوک»،ترجمه ابو القاسم پاینده،جلد سوم،تهران،انتشارات‏ اساطیر،1368،ص 114 به بعد ذیل حوادث سال ششم هجری.

(8)-«الغدیر»،همان،و نیز بنگرید به کتاب:«دعبل بن علی‏ الخزاعی»،تألیف محمد جواد گوهری،تهران،انتشارات امیر کبیر، 1368،ص 28.

(9)-«الغدیر»،همان،ص 269.

(10)-«دعبل بن علی الخزاعی»،پیشین،ص 36.

(11)-«الغدیر»،همان،ص 276.

(12)-«روضات الجنات»،همان،ص 39.

(13)-«الغدیر»،همان،ص 276.

(14)-شیخ ابی جعفر الصدوق(مشهور به شیخ صدوق)،«عیون‏ اخبار الرضا(ع)»،ترجمه و شرح محمد تقی اصفهانی،جلد دوم، بی‏جا،انتشارات علمیه اسلامیه،بی‏تا،ص 513 و 514.و نیز بسنجید با متن عربی این کتاب به تصحیح سید مهدی الحسینی‏ الاجودری،جلد دوم،تهران،انتشارات جهان،بی‏تا،ص 265 به‏ بعد.

(15)-«روضات الجنات»،همان،ص 15؛و نیز ر.ک: «الغدیر»،همان،ص 248،همین طور بنگرید به:کتاب«مجالس‏ المؤمنین»،تألیف قاضی سید نور الله شوشتری،جلد دوم،تهران، ناشر کتابفروشی اسلامیه،1376 هجری قمری،صفحات 517 تا 526.

(16)-«دعبل بن علی الخزاعی»،ص 145.

(17)-اسد الله ناصح،«مردان خدا:فرزدق در مکه،دعبل در مرو»،تهران،ناشر نهضت زنان مسلمان،1362،ص 56 به بعد. و نیز این قصیده و اشعار دیگری از دعبل در کتاب مجالس المؤمنین‏ با مشخصات پیشگفته آمده است.

(18)-احمد بن ابی یعقوب،«تاریخ یعقوبی»،ترجمه محمد ابراهیم آیتی،جلد دوم،تهران،انتشارات علمی و فرهنگی، 1362،ص 269.

(19)-«الغدیر»،همان،274؛همچنین این سخن معروف دعبل‏ در کتاب روضات الجنات(ج 4،ص 33 ک)به گونه‏ای دیگر ذکر شده آورده است که:ابن المدبر گفته موقعی که با دعبل ملاقات‏ کردم به او گفتم تو از همهء مردم جسورتری،زیرا دربارهء مأمون‏ گفته‏ای:

انی من القوم الذین سیوفهم‏ قتلت اخاک و شرفتک بمقعد

رفعوا محلک بعد طول خموله‏ و استنقذوک من الحضیض الاوهد

به من گفت ای ابا اسحاق مدت چهل سالست تیر دار خودم را روی دوشم گذارده و کسی رانمی‏یابم که مرا بدان بیاویزد.[ابو اسحاق‏ ابراهیم بن محمد معروف بن ابن المدبر از سرایندگان مشهور قرن سوم‏ هجری و ادیبی فاضل و شاعر بود،اشعاری لطیف و ظریف داشته و در روزگار متوکل عباسی مقامی عالی پیدا کرده و چند سال هم در زندان بسر برده،او در سال 275 هجری وفات یافته است‏].

(20)-«روضات الجنات»،همان،ص 12.

(21)-«الغدیر»،همان،ص 286.

(22)-حسن ابراهیم حسن،«تاریخ سیاسی اسلام»،ترجمه‏ ابو القاسم پاینده،جلد دوم،تهران،انتشارات جاویدان،1366، ص 145.

(23)-«الغدیر»،همان،ص 277.

(24)-همان،ص 278.

(25)-همان،ص 296.

(26)-«عیون اخبار الرضا»(ع)همان،ص 517.